گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید سعید حسنان که پیکرش به تازگی تفحص شده است

سعید آخرین بازمانده ۱۱ شهید مفقودالاثر عملیات بدر شهر سرخه بود

شهید حسنان، نفر اول سمت راست

■ صغری خیل فرهنگ

گاهی یاد شهدا و روزهای پر حماسه دفاع مقدس با خبر تفحص پیکر شهدای مفقودالاثر که سال‌هاست میهمان حضرت زهرا(س) هستند دلمان را هوایی می‌کند. دیدن تصاویر تشییع و تدفین شهید سعید حسنان ما را بر آن داشت تا با خانواده شهید همکلام شویم. محمدرضا حسنان برادر شهید تازه تفحص شده «سعید حسنان» از رزمندگان دوران دفاع مقدس و از خادمان بنیاد شهید استان سمنان پذیرای ما شد تا از زندگی و شهادت برادرش برایمان روایت کند. او از ۱۱ شهید عملیات بدر شهر سرخه برایمان گفت که پیکر سه نفر از شهدا بعد از چند روز بازگشت و پیکر هشت نفر از آنان مفقودالاثر و طی سال‌های اخیر به همت گروه تفحص شناسایی شد و به شهر سرخه بازگشتند. تنها جامانده آن جمع ۱۱ نفری سعید بود که چند روز پیش بعد از گذشت ۳۷ سال آمد و همه را از چشم انتظاری درآورد. سعید از راه رسید و تابوتش روی دستان مردم وارد خانه‌ای شد که سال‌ها پیش از این میزبان مادر و پدری بودند که مدت‌ها به انتظار نشستند اما این بار مادر به بدرقه نرفت و پدر به استقبال دردانه‌اش نیامد. آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با محمدرضا حسنان برادر شهید تازه تفحص شده سعید حسنان است.

برادرتان در چه عملیاتی به شهادت رسیدند و چند سال مفقودالاثر بودند؟

برادرم سعید ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در عملیات بدر در جزیره مجنون (شرق دجله) به شهادت رسید. از آنجایی که من در بنیاد شهید و امور ایثارگران استان سمنان خدمت می‌کردم، اطلاع پیدا کردم که تعدادی از رزمندگان در عملیات بدر مفقودالاثر شده‌اند که برادرم هم جزو این گروه است.

پیکر مطهرش پس از ۳۷ سال ۱۳ مهر ۱۴۰۰ به آغوش خانواده بازگشت. سعید وقتی به خانه آمد که دیگر نه پدرم در قید حیات بود و نه مادرم. آنها سال‌ها چشم انتظار بودند اما موفق به دیدار سعید نشدند. مادر سال ۱۳۹۳ به رحمت خدا رفت و پدر سال ۱۳۹۶ یعنی سه سال بعد از مادر دار فانی را وداع گفت. خوب یادم است سال ۱۳۷۷ راه کربلا باز شد و خانواده‌های شهدا مجوز زیارت و حضور در کربلا را داشتند. من هم که آن زمان در بنیاد شهید و امور ایثارگران استان سمنان مشغول خدمت بودم توفیق داشتم به اتفاق ۸۰ نفر از خانواده‌های شهدا به کربلا اعزام شوم که در این سفر پدر و مادرم نیز حضور داشتند. بعد از بازگشت از این سفر یک شب سعید به خوابم آمد و کلی با او صحبت کردم و گفتم من به‌اتفاق پدر و مادر کربلا بودیم. سعید گفت بله من شما را دیدم. گفتم پس چرا ما شما را ندیدیم! کجا هستی؟ گفت من عراقم! گفتم چرا نمیایی؟ گفت زمانش نرسیده است. درهمین حین از خواب پریدم. خیلی خوشحال شدم و دو رکعت نماز شکر خواندم.

خبر شناسایی سعید را چه کسی به شما داد؟

الحمدلله پیکر پاک او پس از ۳۷ سال با تلاش کمیته جست‌وجوی مفقودین در منطقه شرق دجله شناسایی شد. روز دوشنبه ۱۲ مهر ۱۴۰۰ از بنیاد شهید سرخه تماس گرفتند و گفتند امشب بعد از نماز مغرب و عشاء فرمانده سپاه استان و مدیرکل بنیاد شهید استان جهت دیدار به منزل ما می‌آیند.

من هم از خواهر و برادرانم دعوت کردم اگر تمایل دارند در این مراسم شرکت کنند. مسئولان بنیاد شهید آمدند و کمی بعد خبر تفحص و شناسایی برادرم را دادند. در نهایت بعد از اطلاع و انجام مراسم ویژه در ۱۵ مهر پیکر شهید در مراسمی به خاک سپرده شد. سعید بعد از بازگشت از مناطق جنگی همراه با دوستانش برای زیارت امام رضا (ع) به مشهد مقدس مشرف می‌شدند. سال ۱۳۸۳ که حدود ۲۰ سال از مفقودالاثری سعید گذشته بود، بنیاد شهید برای تمامی مفقودین اعلام شهادت کرد و مجوز برگزاری تشییع جنازه نمادین و نصب سنگ قبر را صادر نمود. این مراسم در ایام رحلت پیامبر اکرم(ص) و شهادت امام حسن مجتبی(ع) و امام رضا (ع) برگزار شد، زمانی هم که خبر شناسایی پیکر ایشان به ما داده شد، مراسم تشییع و تدفین در همین ایام برگزار شد که نشان از ارادت ایشان به اهل بیت (ع) دارد. بعد از نصب سنگ یادبود برادرم مادر و پدرم وقت دلتنگی سر آن مزار یاد بود می‌رفتند و آرامش می‌گرفتند اما کمی بعد پنج شهید گمنام در شهر سرخه دفن شدند. یکی از این شهدا از شهدای عملیات بدر بود و از نظر سنی با برادرم همسن بود. من به مادرم پیشنهاد دادم که به نیت شهید خودمان سعید سر مزار این شهید گمنام برویم که همرزم برادرمان بوده، مادرم این پیشنهاد را پذیرفت و شب‌های جمعه به اتفاق پدرم سر مزار شهدای گمنام حاضر و خیرات می‌کردند. آنها خیلی خوشحال و راضی بودند. حتی یکی از سال‌ها روز سیزده بدر مادرم ناهار آماده کرد و گفت من و پدرتان می‌خواهیم برویم سر مزار پسر شهیدمان. مادرم به زیارت آن شهید گمنام که از مادر و خانواده خود دور افتاده بود می‌رفت تا دلش آرام شود به امید اینکه شاید مادری سر مزار فرزندش سعید بنشیند.

> سال‌ها قبل از اینکه پیکر سعید بازگردد، پنج شهید گمنام در سرخه دفن کردند. یکی از آنها همسن سعید بود. به مادرم گفتم فرض کنیم این شهید برادرم سعید است. مادرم قبول کرد و از آن به بعد مرتب به مزار آن شهید سر می‌زد

سعید متولد چه سالی بود؟

سعید ۱۰ اسفند ۱۳۴۴ متولد شد. ما خانواده پرجمعیتی متشکل از هفت برادر و یک خواهر بودیم. به همین دلیل از نظر تأمین مایحتاج زندگی دچار مشکل بودیم و روزگار را به سختی می‌گذراندیم. اما پدر تمام تلاشش را می‌کرد تا از راه کشاورزی و آرایشگری به رزق حلال دست پیدا کند و امورات خانواده را بچرخاند. ما هم سن و سال زیادی نداشتیم و نمی‌توانستیم کمک حال پدر باشیم اما به یاد داریم که مادر چه زحمات و سختی‌هایی کنار پدر کشید.

اولین رزمنده خانواده شما سعید بود؟

اولین رزمنده خانواده من بودم که آن زمان سرباز تیپ ۵۵ هوابرد شیراز بودم و چهار ماه بعد از شروع جنگ تحمیلی به منطقه جنوب اعزام و ۱۱ ماه و نیم در منطقه عملیاتی استان خوزستان شامل منطقه دزفول، تنگه میشتاق، سوسنگرد و دهلاویه حضور داشتم. در مرحله بعد از طریق جهاد سازندگی اعزام شدم که در سال ۶۴ چهل و پنج روز در منطقه عملیاتی سردشت حضور داشتم. برادر دومم حسنعلی به مدت شش ماه به عنوان بسیجی به منطقه عملیاتی کردستان در شهرستان مهاباد اعزام شد و سال ۱۳۶۲ به خدمت مقدس سربازی اعزام و مدت دو سال در منطقه عملیاتی جنوب حضور داشت. برادر دیگرم ابراهیم بعد از مفقود شدن سعید چند مرحله به مناطق عملیاتی جنوب اعزام شد اما سن ابراهیم کم بود و مسئولان مانع اعزام او می‌شدند. برای همین ابراهیم برای ثبت نام از شناسنامه برادر شهیدمان سعید استفاده کرد.

سعید چند سال داشت که لباس رزم بر تن کرد؟

اولین حضور شهید در جبهه به سال ۱۳۶۲ برمی‌گردد. آن زمان ۱۸ سال داشت. سعید که با گذراندن دوره‌های آموزشی در پادگان شهید کلاهدوز شهمیرزاد از توابع استان سمنان به جبهه رفت حدوداً ۱۷ ماه به عنوان بسیجی در مناطق مختلف عملیاتی حضور داشت. ایشان بیشتر در منطقه عملیاتی جنوب و جزیره مجنون بود و حدود شش ماه در منطقه عملیاتی غرب در شهر مهاباد خدمت کرد. آن زمان سعید سال دوم متوسطه بود که با سپری کردن دوره آموزشی به مناطق عملیاتی جنوب اعزام شد و تحصیلات پایه‌های دوم و سوم متوسطه‌اش را در کلاس‌های ایثارگران در جبهه سپری کرد. کارنامه تحصیلی به یاد مانده از ایشان مزین به مهر و امضای مدیریت آموزشگاه منطقه عملیاتی است.

> تعداد شهدای شهر سرخه در عملیات بدر ۱۱ نفر بودند. جنازه سه شهید بعد از چند روز بازگشت. هشت نفر از آنها مفقودالاثر شدند که بعد از چند سال پیکر هفت نفر به شهر سرخه بازگشت. تنها جامانده آن جمع ۱۱ نفری سعید بود

خانواده مخالفتی با حضور شما و برادرهایتان در جبهه نداشتند؟

پدر و مادرم مخالفتی با اعزام من و برادرهایم به جبهه نداشتند. ما خانواده‌ای انقلابی و مذهبی داشتیم که بر خود تکلیف می‌دانستیم از دین و کشورمان در برابر متجاوز دفاع کنیم. اما یک بار قبل از اعزام سعید به جبهه پدر چون برادر دیگرم در منطقه جنوب حضور داشت، مخالفت کرد و گفت صبر کن تا برادرت از منطقه برگردد و بعد شما بروید که سعید به پدرم گفته بود جبهه رفتن ایشان ارتباطی به من ندارد! برادرم برای خودش به جبهه می‌رود و من برای خودم. هر کس وظیفه‌ای دارد به همین دلیل بدون خداحافظی رفت اما مادر اصلاً مخالفتی نداشت. خوب به یاد دارم سعید که از منطقه برگشت، ماه مبارک رمضان و زمان برداشت محصول گندم بود. سعید برای اینکه دل پدرمان را به‌دست بیاورد که مجدداً با اعزام او مخالفتی نکند بعد از خوردن سحری به اتفاق دوستان همرزمش با شرکت در نماز جماعت صبح ابزار و لوازم درو را برداشته و به صحرا رفتند و ظرف چند روز کل گندم‌های پدر را درو کردند و پدر بعداً متوجه شد که سعید این کار را انجام داده است. مادر با افرادی که در برنامه پشتیبانی جبهه فعالیت داشتند همراهی می‌کرد و خواهرم در بافتن کلاه و دستکش کمک می‌کرد.

سعید چه مدت در جبهه حضور و چه مسئولیت‌هایی را برعهده داشت؟

سعید حدود ۱۷ ماه در جبهه حضور و در دو عملیات بزرگ شرکت داشت. در عملیات خیبر در اسفند ۶۲ در جزیره مجنون از ناحیه ران پا زخمی و بار دیگر هم در عملیات بدر در ۶۳ مفقودالاثر شد و هیچ یک از همرزمانش از شهادت و سرگذشتش اطلاعی نداشتند. سعید خدمه دوشکا بود و در گردان ادوات خدمت می‌کرد. تعداد شهدای شهر سرخه در عملیات بدر ۱۱ نفر بودند که جنازه سه نفر از شهدا بعد از چند روز بازگشت و تشییع شد، اما هشت نفر از آنها مفقودالاثر شدند که بعد از چند سال هفت نفر از شهدا به همت گروه تفحص شناسایی شدند و به شهر سرخه بازگشتند.

تنها جامانده آن جمع ۱۱ نفری برادرم سعید بود که چند روز پیش بعد از گذشت ۳۷ سال آمد و همه ما را از چشم انتظاری درآورد. بسیاری از اوقات دیدن فیلم شیار ۱۴۳ دلمان را به تنگ می‌آورد و دوباره خاطرات سعید برایمان مرور می‌شد. سعید خنده‌رو و شاد بود. حسرت خنده‌هایش برای همیشه به دل ما ماند.

گفت‌وگو

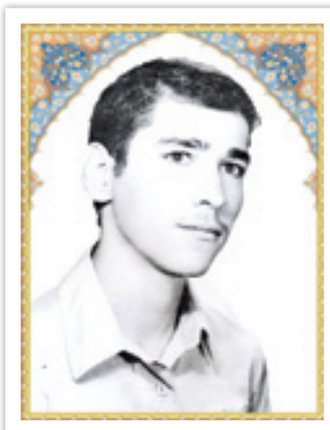

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید محمدرضا صدرالهی از شهدای دفاع مقدس

حفظ خط دهلاویه مدیون شجاعت شکارچی تانک بود

■ مبینا شانلو

شهید محمدرضا صدرالهی از شاگردان ممتاز شهر سرخه بود که با تشویق‌های دبیرش در آزمون اعزام دانشجو شرکت کرد و توانست در رشته پزشکی هند و آلمان پذیرفته شود. اما او تصمیم گرفت ابتدا به خدمت سربازی برود و از کشورش در برابر دشمن متجاوز دفاع کند. در نهایت در چهارمین روز از آبان ۱۳۶۰ در دهلاویه به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با طاهره صدرالهی خواهر شهید را پیش‌رو دارید.

■ **عکس‌های بریده شاه!**

محمدرضا متولد ۲۲ شهریور ۱۳۴۰ در دامغان بود. دوران نوجوانی محمدرضا مصادف با اوج فعالیت‌های انقلاب شده بود و او همچون دیگر اقشار جامعه به سهم خود در راهپیمایی‌ها شرکت داشت و چندین بار توسط شهربانی دستگیر و بازجویی شد. یک بار با سر و صورتی کبود و چشمی ورم‌کرده پیدایش شد. مادر پرسید: «دعوا کردی؟ این چه ریخت و قیافه‌ای است که برای خودت درست کردی؟» محمدرضا حال جواب دادن نداشت و فقط گفت: «دعوا نکردم!» ابتدای کتاب‌های درسی را که انگار آلبوم خانواده شاه بود بریده بود و به همین جرم بارها او را به شهربانی برده بودند.

■ **رشته پزشکی هند و آلمان**

محمدرضا از مدرسه یکراست می‌رفت سر ساختمان کمک پدرمان. مادر نگران بود که به درسش لطمه بخورد و بیمار شود. نگران سلامتی‌اش بود. محمدرضا که متوجه حال مادر شد، گفت: «من به پدر گفتم که کارگر نگیرد! شما نگران نباش! نمی‌گذارم به درسم لطمه بخورد!» حقوق پدر کفاف زندگی‌مان را نمی‌داد. این را با سن کمش خوب می‌فهمید.

محمدرضا از شاگردان ممتاز شهرمان بود که به تشویق یکی از دبیران در آزمون اعزام دانشجو به خارج شرکت کرد و در رشته پزشکی کشور هند و آلمان پذیرفته شد. اما قبلش تصمیم گرفت به خدمت سربازی برود. یک سال زودتر از موعد، خودش را برای سربازی معرفی کرد و به مناطق عملیاتی دفاع مقدس رفت.

> برادرم وقتی به مرخصی می‌آمد دلش می‌ماند پیش بچه‌های جبهه! یک بار برگه مرخصی‌اش را نگاه کرد و گفت: «یک هفته مرخصی خیلی زیاد است! یکی دو روزش کافی بود!» هیچ وقت مرخصی‌هایش را کامل نمی‌ماند. انگار گمشده‌ای داشت

■ **۴ آبان ۶۰ سوسنگرد**

برادرم وقتی به مرخصی می‌آمد دلش می‌ماند پیش بچه‌های جبهه! یک بار برگه مرخصی‌اش را نگاه کرد و گفت: «یک هفته مرخصی خیلی زیاد است! یکی دو روزش کافی بود!» هیچ وقت مرخصی‌هایش را کامل نمی‌ماند. آن چند روزی هم که پیش ما بود انگار گمشده‌ای داشت و بی‌قرار بود. آخرین باری بود که به مرخصی آمد. شاید همان حرف‌ها باعث شد مادر طاقت بیاورد و شهادتش را بپذیرد. محمدرضا در عملیات غرب سوسنگرد با سمت شکارچی تانک، در چهارم آبان ۱۳۶۰ در منطقه دهلاویه به شهادت رسید.

■ **شکارچی تانک**

سیداسماعیل حسینی فرمانده دسته برادرم بعد از شهادت محمدرضا برایمان تعریف کرد که تانک‌های دشمن در حال پیشروی بودند. بچه‌ها را فرستاده بودم شکار تانک. دلم شور می‌زد که با دیدن تعداد تانک‌ها جا بزنند و عملاً کاری از دستشان برنیاید. از موضع جدید فقط می‌توانستم آن طرف خاکریز را ببینم. تانک‌ها یکی یکی هدف قرار می‌گرفتند. طولی نکشید که با ترکش گلوله مجروح و از منطقه به بیمارستان منتقل شدم. همان روزها بود که از بچه‌های عیادت‌کننده خبر شهادت محمدرضا را شنیدم. آنها می‌گفتند: «بیشتر گلوله‌ها را محمدرضا شلیک کرد. با دیدن تلاش و همت او ما هم روحیه می‌گرفتیم. این بود که توانستیم خط را حفظ کنیم» با اینکه چند ماه بیشتر با هم نبودیم شهادتش را خیلی سخت پذیرفتم.

■ **گریه برای حسین**

بعد از شهادتش همه نگران حال مادر بودیم اما مادر در میان مجلس شهادت برادرم بلند شد و گفت: «شهید که گریه ندارد. همه‌شان فدایی امام حسین(ع) هستند. اگر می‌خواهید گریه کنید برای امام‌حسین(ع) گریه کنید.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۳۰

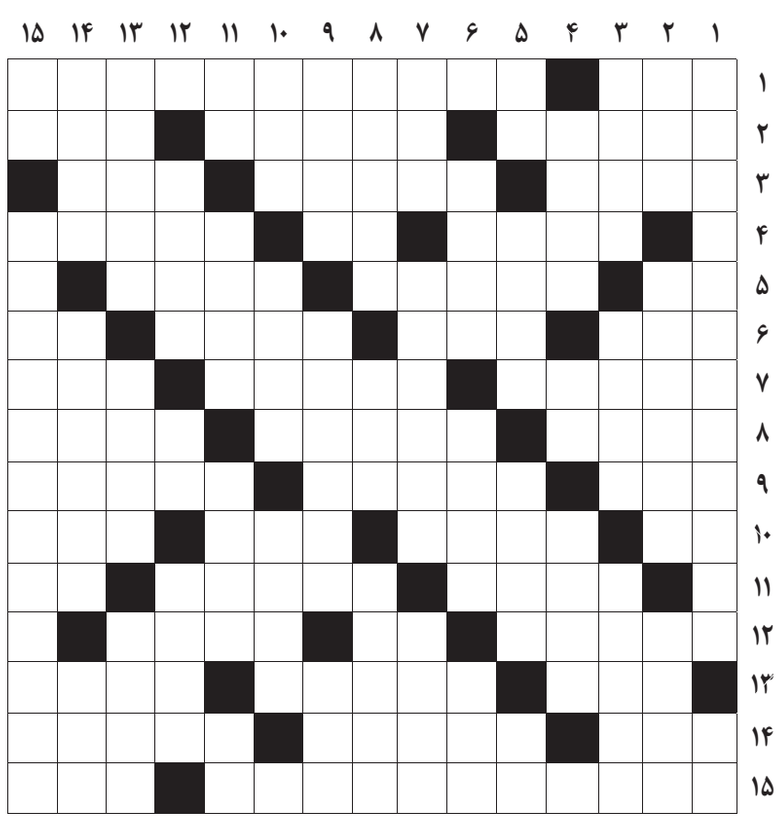

از راست به چپ

■ ۱- بیماری تنفسی- تیمی معتبر در بوندس لیگای آلمان ■ ۲- شراره آتش- چشیدن- غزال ■ ۳- نشت و تراوش- غوطه‌ور- از گربه سانان ■ ۴- اشاره- جفت ماده- مدارک ■ ۵- رطوبت- موشک کروز ایرانی- غوره خرما ■ ۶- حزب حاکم در سوریه- محاسن- حلزون- آب روستایی ■ ۷- عنوان کشورهای عرب صادرکننده نفت- بردش معروف است- مجلس اعیان ■ ۸- سخن‌چین- شیخ‌نشینی در امارات- کندن میوه ■ ۹- درختی خاردار شبیه درخت ترنج، زمین خالصه ایلخانان مغول- به مراد خود نرسیده ■ ۱۰- چله کمان- ازدواج موقت- صدای کافی- صفحه نوشتار ■ ۱۱- موجب؛ دلیل- برنده نشان نقره بازی‌های المپیک ۱۹۹۶ در وزن ۱۰۰ کیلو از کشورمان- بخار دهان ■ ۱۲- ناخالص- اولین نت- گل چشم ■ ۱۳- گوسفند ماده- از فرقه‌های اهل سنت- آمدن ■ ۱۴- مهاجم ملی‌پوش تاتنهام- مقنعه- پیامبران ■ ۱۵- از غذاهای سنتی ایرانی- از بت‌های جاهلی

از بالا به پایین

■ ۱- کنایه از آماده شدن برای اقدام کاری یا حل مشکلی- نوعی زغال سنگ ■ ۲- بی خبر از گرسنه- دادوستد- موجود ریز تک‌سلولی ■ ۳- محل پیدایش- کار نیک- تنگه بین سیسیل و خاک اصلی ایتالیا ■ ۴- جهنم- خودنمایی- موسیقی نظامی ■ ۵- خشکی- ملحد- آینده- صفحه اینترنتی ■ ۶- گلایه‌کننده- برادر سنی- یکای سرعت هواپیما ■ ۷- خجستگی- جایگاه سرپوشیده برای نگهداری هواپیما- عملی در کشاورزی ■ ۸- وقار- یار هرج- ماه فرنگی ■ ۹- میمون خاص جزایر ماداگاسکار- سنگ معدنی آبی رنگ- بیهوشی ■ ۱۰- گناه- مخزن اسرار- از لوازم پذیرایی ■ ۱۱- راه شاعرانه- کفش روسی- مؤسس افشاریه- حرف خطاب ■ ۱۲- بالای تاج گل- چاه ناتمام- واحد نظامی ■ ۱۳- محل تقاطع دو دیوار- مدرک زیردیپلم- نشانه تیر ■ ۱۴- لقب معصوم به معنای درخشان- ماله بنایی- کلمه پرسشی ■ ۱۵- جدید- از نهادهای مهم وابسته به مجلس و بازوی اصلی قوه مقننه بر همه فرایندهای مالی کشور

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۸		۹		۷		
				۸		۵		۱
	۱			۵				۴
۲	۶	۹						
		۷	۸				۶	
		۳	۷				۹	
								۲
۸				۷	۵	۳		
۷		۱	۴		۳			

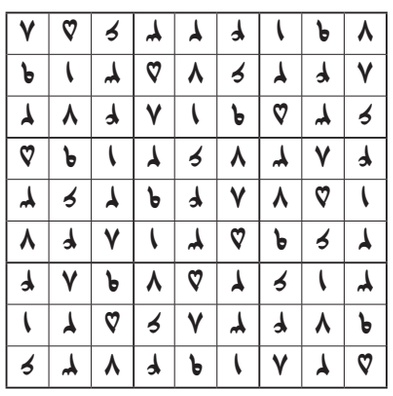

جدول کلمات متقاطع
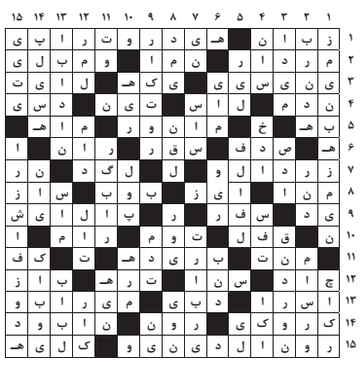
پاسخ جدول شماره ۶۳۲۹